

نواندیشی در اسلام

● امروزه مطالعه دین اسلام از جنبه‌های گوناگون به برنامه‌ای پژوهشی در محافل علمی بسیاری از کشورهای جهان، به‌ویژه دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی اروپا و آمریکای شمالی، تبدیل شده است. در چند دهه اخیر انتشار آثار متعددی در شکل‌های گوناگون تکنگاری، مجموعه مقاله، کتاب راهنما و دایره‌المعارف در برنامه کار برخی ناشران بزرگ و معتبر غربی قرار گرفته است. مجموعه «اسلام‌پژوهی» که به‌تازگی در نشر کرکن منتشر می‌شود، در پی این است که از طریق ترجمه برخی آثار معتبر در حوزه مطالعات اسلام که به زبان‌های اروپایی منتشر می‌شوند، تصویری واقعی از پیش‌فرض‌ها، مسئله‌ها، روش‌ها و دیدگاه‌های جدید در این حوزه عرضه کند و رهیافت‌ها و چشم‌اندازهای نوین اسلام‌پژوهی را پیش‌روی پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار دهد. کتاب «اسلام و مدرنیته؛ تحول یک سنت فکری» از این مجموعه، یکی از مهم‌ترین تألیفات فضل الرحمان، محقق و متفکر پاکستانی-آمریکایی، است. فضل‌الرحمان نواندیش اسلامی شناخته‌شده در عرصه بین‌المللی است که آثارش به زبان‌های مختلف ترجمه شده و رویکرد نوگرایانه او به دین اسلام در زمره نظام‌مندترین رویکردها در قرن بیستم به شمار می‌آید که بر جریان نواندیشی در ایران نیز تأثیر داشته است. او از بنیان‌گذاران مطالعه علمی اسلام در ایالات متحده بود و در تربیت استادان و محققانی از آمریکا و برخی کشورهای اسلامی، همچون مائزی و تونس، نقشی مهم داشت. دغدغه‌های پژوهشی او بررسی وحی و روح قرآن با تأکید بر مسائلی همچون حقوق بشر، برابری، آزادی، اخلاق و عدالت اجتماعی است. «اسلام و مدرنیته» که از آخرین تألیفات فضل الرحمان است، با هدف ایجاد تحول در تاریخ تفکر اسلامی نگاشته شده است. فضل الرحمان در این کتاب نه از منظر مورخ صرف، بلکه در جایگاه تحلیلگری دقیق و با نگرشی فلسفی-تاریخی وضیعت اسلام در جوامع گوناگون اسلامی را تحلیل می‌کند و از تغییر و تحولات علوم اسلامی در طول زمان می‌گوید. ترجمه این کتاب از آن‌رو اهمیت دارد که فضل الرحمان در آن اندیشه‌ها و اقدامات اصلاح‌گران پیشگام و بلندآوازه‌ای همچون سید احمدخان، شبلی نعمانی، محمد عبده، محمد اقبال و ابوالاعلی مودودی را بررسی و نقد کرده است و ترجمه این اثر نگرش فعلن الرحمان را به این معماران جهان معاصر اسلام به مخاطب می‌شناساند. فضل الرحمان همچنین در بخش‌هایی از کتاب به نظام آموزشی سنتی علوم اسلامی و نهاد حوزه و روحانیت در ایران شیعی توجه کرده است.

مهم‌ترین هدف فضل الرحمان در این کتاب حل مسئله تقابل سنت و مدرنیسم و بازاندیشی دیدگاه سنتی به اسلام است. آن‌طور که فضل الرحمان در تاریخ فکری اسلامی نشان می‌دهد، مشکلات خاص مدرنیست‌های مسلمان به هیچ وجه مسئله‌ای جدید نیست. در نظر او، عقلانیت اسلامی توانسته در برابر تناقضاتی که دنیای امروز اسلام با آن مواجه است – سرگشتگی در برابر دنیای مدرن یا مقاومت در برابر آن – پاسخ‌گو باشد. در این کتاب، رحمان طرحی بلندپروازانه برای تحول سنت فکری اسلام ارائه می‌دهد که الاهیات، اخلاق، فلسفه و فقه را دربر می‌گیرد. او فراتر از صدای حمایت از بازگشت به اسلام و بازگرداندن شریعت به عنوان راهنمای عملی می‌پرسد چگونه و به کدام اسلام باید بازگشت. نویسنده در این اثر به بررسی و تحلیل موضوعاتی از این قبیل توجه کرده است: شکل‌گیری تدریجی فرهنگ و تمدن اسلامی، علوم گوناگون برخاسته از متن قرآن، نظام آموزش در جوامع اسلامی، علل و عوامل بی‌روقی این تمدن، واکنش جوامع اسلامی به تمدن غرب، انفعال مسلمانان در برابر علوم غربی و تلاش‌های نواندیشانه دینی و راه‌های برون‌رفت از چالش جدی سنت و مدرنیسم. یکی از مهم‌ترین قسمت‌های کتاب مقدمه آن است که فضل الرحمان در آن نظریه هرمنوتیک‌اش را مشهور به «نظریه دو حرکتی» برای تفسیر قرآن در دوره معاصر بیان کرده است. فرایند تفسیر پیشهادشده شامل دو حرکت است؛ حرکت از وضع موجود و زمان حاضر به زمان نزول قرآن و سپس بازگشت به زمان حاضر. نویسنده در فصل اول کتاب به میراث اسلام و قرآن و پیامبر می‌پردازد و همچنین از چگونگی شکل‌گیری علوم گوناگون اسلامی و تغییرات نهادی در اسلام سده‌های میانه بحث می‌کند. او در ادامه به تعلیم و تربیت در این دوره می‌پردازد. در فصل دوم با نگاهی تاریخی وضیعت اسلام و آموزش‌های اسلامی را در کشورهای مختلف، از هند و اندونزی و پاکستان گرفته تا ایران و ترکیه و مصر بررسی می‌کند و چگونگی شکل‌گیری نوعی سکولاریسم را در دنیای اسلام نشان می‌دهد. در فصل سوم به وضعیت جهان اسلام از نیمه سده بیستم تا پیش‌ازد و تأثیر متقابل اسلام، نوع حکومت کشورها و سلطه سیاسی و اقتصادی غرب را بر یکدیگر بررسی می‌کند. در فصل چهارم نیز چشم‌اندازها، مشکلات جهان اسلام و ارائه برخی پیشنهادها را برای برون‌رفت از چالش دائم میان سنت و مدرنیته بیان کرده است.

اسلام ومدرنیته تحول یک سنت فکری فضل الرحمان ترجمه: زهر ا ایران‌بان ناشر: کرگدن قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

«من انسان نیستم، دنیامتم»؛ فردریش نیچه شهره است به چنین لاف‌زنی‌هایی، باین‌حال اکثر آثارش لحنی فروتنانه دارند و جملاتش همواره ساده، سراسرت و کاملاً سراساست. به‌طور مثال به حمله مشهورش به «انسان‌های نظری» در کتاب اولش «زایش تراژدی»، منتشرشده در سال ۱۸۷۲، بنگرید. نیچه می‌گوید انسان‌های نظری هر چیزی را که در برابر «ادبیات جهان» لازم باشد می‌دانند، آنها می‌توانند «دوره‌ها و سبک‌های مختلف ادبیات جهان را نام‌گذاری کنند؛ همان‌طورکه آدم ابوالبشر حیوانات را نام‌گذاری می‌کرد». اما به‌جای «عوطه‌ورشدن در سیلاب سرد هستی» صرفاً خود را قانع می‌کنند به «بالاوپایین رفتن عصبی در ساحل رودخانه هستی».

اگر این جمله را کلمه به کلمه به بخوانید، درمی‌یابید معنایش به قدر کافی سراساست است. اما وقتی گامی به عقب برداریم و کلیت کتاب را در نظر بگیریم، قضیه طور دیگری به نظر می‌رسد. نیچه «زایش تراژدی» را با ادعای نزاعی ابدی بین دو اصل هنری آغاز می‌کند: هیجان دیونوسوسی در مقابل آرامش آپولونی. سپس عقل فلسفی را به‌عنوان دشمن قسم‌خورده «خلاقیت طبیعی و سالم» تقبیح می‌کند و فرجام کتابش این سخن است که رستگاری در موسیقی آلمانی نهفته است؛ موسیقی‌ای که شروعهش با باخ و بهتوون بود و با ریچارد واگنر به اوج خود رسید.

برای اینکه بفهمید قضیه کمی عجیب است، نیازی به نبوغ فلسفی نیست. نمی‌توان نظریه اصلی نیچه را در باب فرهنگ جهان از سرزنشی مستثنا کرد که او ثار نظریه‌پردازان همه‌چیزدانی می‌کند که از ساحل امن خود سخن می‌گویند. اما به نظر من جذابیت نیچه هم در همین جا نهفته است. او دائماً خوانندگانش را دست می‌اندازد، راه‌حلهایی پیش‌روی ما می‌گذارد و به‌سرعت آنها را می‌ریاید. کتاب‌هایش مثل«صندلی‌بازی»^۱ است. خواننده دست آخر سرش بی‌کلاه می‌ماند و صندلی برای نشستن پیدا نمی‌کند. ممکن است فیلسوفان دیگر در پی تسلا‌ی ما باشند اما نیچه متاعی به‌جز سرگشتگی، سرافکنندگی و حیرت ندارد.

نیچه تمام سعی‌اش را کرد نگذارد ما از کارهایش یک عمارت نظری استوار بنا کنیم و کسانی هم که در جست‌وجوی رمزگشایی از رازهای فلسفی او بودند، همواره مجبور شدند همان‌قدر که به آثارش می‌پردازند در زندگی او سرک بکشند. معمول شده که او را نه به‌عنوان یک بت‌شکن بلکه به‌عنوان یک خودشکن بشناسیم؛ ابرقهرمانی فلسفی که بت‌های عصر خود را شکست و در فرایند این شکستن خود را نیز نابود کرد. این رویکردی است که سوو پریدو، نویسنده انگلیسی، در زندگی‌نامه جدید، چشم‌نواز، روان و خوانایش از نیچه در پیش گرفته است.

پریدو پیش‌ازاین مهارت زندگی‌نامه‌نویسی خود را در برابر تناقضاتی که درباره دو چهره تماشایی و معاصر نیچه نوشته و جایزه هم برده است؛ ادوارد مونش و آگوست استرنبرگ. از دید پریدو، مونش و استرنبرگ پیش‌قراولان صراحت‌لهجه مدرنیته بودند؛ کسانی که با چالشی مواجه شدند که داروین پیش‌روی مسیحیت گذاشته بود، آن‌هم وقتی همه حواس خود را پرت چیزهای حاشیه‌ای کرده بودند. (کلیشه‌های قدیمی دیر از بین می‌روند). حال نیچه، در کنار مونش و استرنبرگ، سومین و سرسخت‌ترین مخالف عصر ویکتوریاست که پریدو زندگی‌اش را روایت می‌کند.

زندگی نیچه داستانی جذاب دارد و پریدو هم راوی خوبی است. نیچه در نواحی روستایی ساکسونی در

«من انسان نیستم، دنیامتم»؛ فردریش نیچه شهره است به چنین لاف‌زنی‌هایی، باین‌حال اکثر آثارش لحنی فروتنانه دارند و جملاتش همواره ساده، سراسرت و کاملاً سراساست. به‌طور مثال به حمله مشهورش به «انسان‌های نظری» در کتاب اولش «زایش تراژدی»، منتشرشده در سال ۱۸۷۲، بنگرید. نیچه می‌گوید انسان‌های نظری هر چیزی را که در برابر «ادبیات جهان» لازم باشد می‌دانند، آنها می‌توانند «دوره‌ها و سبک‌های مختلف ادبیات جهان را نام‌گذاری کنند؛ همان‌طورکه آدم ابوالبشر حیوانات را نام‌گذاری می‌کرد». اما به‌جای «عوطه‌ورشدن در سیلاب سرد هستی» صرفاً خود را قانع می‌کنند به «بالاوپایین رفتن عصبی در ساحل رودخانه هستی».

سال ۱۸۴۴ به دنیا آمد و چهارساله بود که پدر واعظ روستایی و پارسایش را به سبب بیماری «نرمی مغز» از دست داد. سپس تصمیم گرفت استعداد خود را وقف خدمت به خدا کند. رؤیای این را هم داشت که به مدرسه قدیمی و خوشنامی به اسم مدرسه فورتنه راه یابد؛ رؤیایی که وقتی چهارده‌ساله بود محقق یافت. او با استعداد شگرفش در زبان اسانید را تحت‌تأثیر قرار داد و برای خودش به‌عنوان نابغه‌ای دانشگاهی اسم و رسمی در دانشگاه‌های بن و لایپزیک به هم زد. در بیست‌وچهارسالگی، حتی پیش از آنکه مدرکش را بگیرد، دانشگاه بازل او را قایید تا استاد لغت‌شناسی کلاسیک شود. این کار کاملاً برازنداش بود- از شرح ادبیات کلاسیک یونان باستان لذت می‌برد، به‌خصوص وقتی می‌توانست این ایده را مورد تردید قرار دهد که این آثار تجسم حقیقت و زیبایی ابدی‌اند – اما بعد از ده سال به سبب ضعف سلامتی بازنشسته شد و راه فیلسوفی آزاد و رها را در پیش گرفت.

نیچه تنهایی را بر بودن با دیگران ترجیح می‌داد، اما ضمناً ظرفیت نادری هم برای دوستی داشت. نخستین دوست از دوستانش ریچارد واگنر بود که مدتی در تربیشن در نزدیکی بازل زندگی می‌کرد. در آن زمان واگنر روی اثر عظیمش «حلقه نیلونگ» کار می‌کرد اما به شخصیت با این استعداد جوان درخشان به‌عنوان میهمان هم لذت می‌برد، حداقل تا زمانی که نیچه به تدریج کوشید با ترکیب‌بندی‌های موسیقایی خودش او را تحت تأثیر قرار بدهد. سپس نیچه به شخصی هم سن و سال خودش روی آورد؛ یک یهودی آلمانی به نام «پل ری» (که نسبیتی هم با من دارد). کسی که چشم او را به چالش‌های فایده‌گرایی انگلیسی، جذابیت سبک فرانسوی و لذت زندگی در ایتالیا باز کرد. ری ضمناً او را با روانکاو روسی شجاعی به نام لو سالومه آشنا کرد؛ کسی که پیشنهاد کرد این سه باید به عنوان «تثلیث نامقدس» جان‌های رها با هم زندگی کنند- پیشنهادی که نیچه از آن استقبالی نکرد.

معاصران فلسفی نیچه معمولاً خود را افرادی به شمار می‌آورند که در فرایندی غیرشخصی و تصاعدی از سیر تکاملی اندیشه سهیم و موظف بودند به بیان چیزهایی بپردازند که از نظرشان مترقی‌ترین افکار دورانشان بود. اما چنین رویکردی از نظر نیچه فاجعه‌بار – فرومایه، سازشکارانه و ریاکارانه – بود و پس از پایان «زایش تراژدی» درگیر نوشتن مجموعه‌ای از مقالات تحت عنوان «تاملات نابنگام» شد. او در این مقالات پرجم نابنگام‌بودن

کتاب «نیچه جوان؛ برآمدن نابغه» نوشته کارل پلیچ درباره ریشه‌های

شکل‌گیری شخصیت و دیدگاه‌های نیچه به‌عنوان یک نابغه است. نویسنده در این راه ابتدا مفهوم جدید نبوغ در دوران روشنگری و تبارشناسی آن را توضیح می‌دهد. سپس به این می‌پردازد که نیچه چگونه در میانه دورانی از نبوغ به دنیا آمد، به تقلید از نوابغ پرداخت و در همان جوانی خود را به‌عنوان یک نابغه معرفی کرد. کتاب زندگی‌نامه‌ای تقریباً کامل و مفصل از دوران تولد تا سال‌های جوانی نیچه و انتشار نخستین آثار او به خواننده می‌دهد و تلاش می‌کند در کنار بیان این زندگی‌نامه، مفهوم نبوغ و چگونگی کشف و شکل‌گیری آن را نزد نیچه توضیح دهد. در فصول ابتدایی کتاب، نویسنده نخست جامعه اروپا را در قرن هجدهم و نوزدهم بررسی می‌کند و چگونگی ایجاد چهره «نابغه» را نشان می‌دهد. مفهوم نبوغ محصول دوران روشنگری بود. در قرن هجدهم نویسندگان رادیکال راه را برای انقلاب‌های مدرن باز کردند و در همان حال، عرصه را برای ظهور قهرمانان رمانتیک قرن نوزدهم و مفهوم‌پردازی صراحت نابغه، مفهوم نبوغ و چگونگی افراد عادی جای طبقات صاحب امتیاز را می‌گرفتند. در قرن نوزدهم نابغه به نوعی رقیب خالق محسوب می‌شد و مفهومی بود هم ستایش برانگیز و هم نفرت‌انگیز. نقش آفرینش که پیش از آن فقط برعهده خالق بود در قرن نوزدهم تا حد زیادی به نوابغی همچون واگنر سپرده شده بود. پرستشگاهی از هنرمندان و متفکران پدید آمد که آشکارا جهان اندیشه و ادراکی را خلق کرده بود که مردمان قرن نوزدهم زمانی را در آن می‌یافتند. نویسنده توضیح می‌دهد که چگونه آثار ژان ژاک روسو و یوهان ولفگانگ گوته و ریچارد واگنر مهم‌ترین آثار در شکل‌دادن به آرمان و زندگی نیچه جوان بودند.

کتاب در کلیت قصد دارد نشان دهد که نوابغ ساخته دوران خویشان‌اند و هیچ نابغه‌ای نابغه زاده نمی‌شد. پدر فریدریش از کشیشان لوتری بود و اجداد مادری او نیز همگی کشیش بودند. فریدریش نیچه اولین ثمره ازدواج آنها بود. آنها دو فرزند دیگر نیز به دنیا آوردند: الیزابت و ژوزف. وقتی نیچه

اندیشه

غرابت فرح‌بخش فردریش نیچه

جان‌تان ری ، ترجمه: امیررضا گلابی



شادکامانه را در مقابل به‌روزبودن مدرنیته علم کرد. به گفته او اوج حکمت وقتی است که نابهنگام و گذرا باشد. او نوشت:

«به چهارپایان بنگرید. هیچ آگاهی از دیروز و امروز ندارد؛ جست‌وخیز می‌کنند، استراحت می‌کنند، نشخوار می‌کنند و هضم می‌کنند، و باز هم جست‌وخیز می‌کنند... چیزی که آنها دارند – یعنی حیاتی بدون درد و ملال – دقیقاً چیزی است که ما نیز می‌خواهیم داشته باشیم؛ اما ما آن را نمی‌پذیریم چون نمی‌خواهیم خود را تا حد چهارپایان تنزل بدهیم. می‌توانیم از یکی از آنها بی‌رسیم؛ «چرا ایستاده‌ای و به من خیره شده‌ای – چرا از خوشبختی‌ات برای من سخن نمی‌گویی؟» حیوان می‌خواهد به ما پاسخ بدهد و بگوید: «دلیلش این است که همواره فراموش می‌کنم چه می‌خواستم بگویم» – اما همین پاسخ هم فوراً از یادش می‌رود. به سکوت فرو می‌رود و حرف خود را فرو می‌خورد... و ما را حیرت‌زده به حال خود او می‌گذارد.»

هر چه می‌دانیم اشتباه است و باید تمام سعی خود را بکنیم تا فراموشش نکنم.

طی ده سال بعد از این-نیچه مجموعه‌ای عالمانه در رد معرفت نوشت و تحت عناوین درخشانی چون «انسانی، زاده انسانی»، «آواره و سایه‌اش» و «دانش شاد» با تردستی پارادوکس‌های عقل سلیم را گردهم آورد. سپس با ساده‌ترین جمله تک‌جمله‌ای ممکن دست به نوعی بازی موش و کریه زد، یعنی جمله معروف او. این حرف جدیدی نبود، اصلاً مبلغان قدیمی‌ترش نظیر هگل و رالف والدو امرسون واقعاً نمی‌دانستند باید با آن چه کنند. به هر حال، این جمله بیانگر امتناعی مفهومی است. اما نیچه تأکید داشت که این جمله کاملاً معنی دارد. در سال ۱۸۸۳ شروع کرد به بسط این مضمون در «چنین گفت زرتشت»، مجموعه‌ای از خطابه‌ها که به نظر برخی از خوانندگان الهام‌بخش است، هرچند از دید باقی ما همچون فروغلتندیتی تأمل‌فبار به ملودرامی انجیل‌وار به نظر می‌رسد. در هر حال او فوراً ممانت خود را بازیافت و در «فراسوی خیر و شر» و «تبارشناسی اخلاق» به همان بازی‌های بذله‌گونه‌با به خواندگانش بازگشت.

نیچه طی دوره‌ای پانزده‌ساله حدود پانزده کتاب نوشت (البته بستگی دارد که منظور کتاب‌ها را بشماریم، در کتاب حاوی پارادوکس‌های خود، سبک خود و طعم گزنده خاص خود بود. گاهی به نظر می‌رسد رفتار وی شبیه هملت در زبان‌های توانایی‌اش را در بازی‌کردن نقش عاقلی که گویی دارد ادای دیوانگان را در می‌آورد به رخ می‌کشد، اما رفتارش روبه‌روز افراطی‌تر شد و نهایتاً افسونش

تبارشناسی نبوغ نیچه

پنج سال داشت، پدرش بر اثر شکستگی جمجمه درگذشت و او به همراه مادر، خواهر، مادر بزرگ و دو عمه‌اش زندگی می‌کرد. این محیط زنانه و دیندارانه بعدها تأثیر عمیقی بر نیچه گذاشت. او از چهارسالگی شروع به خواندن و نوشتن و از ۱۲ سالگی شروع به سرودن شعر کرد و در همان محل تولد به تحصیل پرداخت. نیچه پیش از آنکه حتی بتواند خود را فیلسوف بداند باید بر توقعات دست‌وپاگیر خانواده‌اش غلبه می‌کرد و ارزش‌های مذهبی و اخلاقی را انکار می‌کرد. اما او احساس وظیفه و مسئولیت را نیز به ارث برده بود. او پنداری این فرض قرن نوزدهمی شد که استادی در زبان‌های کلاسیک و آشنایی با روش‌های تاریخی تفکر پیش‌نیازهای برتری و پیشرفت فکری‌اند. نیچه در زمان دانشجویی‌اش به مدد شوینهار یک نوع فلسفه زندگی به وجود آورد مبنی‌بر اینکه شاید زندگی ذاتاً آشفته و بی‌معنا باشد ولی انسان می‌تواند به آن معنا ببخشد. بر اساس برداشتی که نیچه آن زمان داشت وظیفه عملی‌اش این بود که حوزه‌ای متناسب با توانایی‌هایش برگزیند و در آن نظم و معنا بیافریند. این صرفاً شامل تربیت زبان‌شناختی و استعداد‌های او نمی‌شد بلکه یک شخصیت او را دربر می‌گرفت. این نگاه به زندگی همان چیزی بود که باعث می‌شد نیچه فکر کند از بعضی جهات مشخص فراتر از استایش‌اش است.

نیچه از بیست‌وچهارسالگی به استادی کرسی لغت‌شناسی کلاسیک در دانشگاه بازل و به‌عنوان آموزگار زبان یونانی در دبیرستان منصوب شد

نیچه جوان؛ برآمدن نابغه

کارل پلیچ

ترجمه: رضا ولی‌یاری

ناشر: مرکز

قیمت: ۲۴۲۰۰ تومان

نیچه جوان ترجمه: رضا ولی‌یاری ناشر: مرکز قیمت: ۲۴۲۰۰ تومان

گفته‌ها

چند سؤال از آبراهامیان

● برنارد آبراهامیان، استاد کالج باروک نیویورک، یکی از شناخته‌شده‌ترین تاریخ‌نگاران اجتماعی ایران است که بسیاری از آثار او به فارسی ترجمه شده‌اند. ازجمله می‌توان به «ایران بین دو انقلاب»، «تاریخ ایران مدرن» و «کودتا» اشاره کرد. او به‌تازگی گفت‌وگویی با خبرگزاری ایلنا داشته‌است که در ادامه می‌خوانید:

✎ **آیا تحلیل تاریخ ایران با به‌کارگیری روش‌های مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی امکان‌پذیر است؟**
بیزن جزئی، نورالدین کیانوری، احسان طبری و بسیاری از چهره‌های چپ و روشنفکر تلاش داشتند مفاهیم مرتبط با پوپایی اقتصاد را به شکل ماتریالیستی توضیح دهند. البته این روش مبتنی بر نه ماتریالیسم دیالکتیکی بلکه ماتریالیسم تاریخی بود. شخصه به این شیوه قائل نیستم و این سبک از بازخوانی تاریخ را در دستور کار قرار نمی‌دهم. شیوه تحقیقات من از این روش‌ها دوری قابل توجهی دارد و بیشتر به تاریخ‌نگاری مبتنی بر سندپژوهی و روش‌های تحقیق رایج در علوم اجتماعی مدرن تأکید دارم.

✎ **آیا تکیه بر پژوهشی نظیر «استبداد شرقی» وینفولک قابلیت بررسی موضوعی در رابطه با ایران را دارد؟**

در آسیا فودالیسم به مفهوم اروپایی کلمه هرگز نضج نیافت. باین‌حال، عدم شکل‌گیری فئودال –که قدرت نظامی را غیرمتمرکز می‌کند- باعث شد استبداد در مشرق‌زمین امکان تکرر بیشتری داشته باشد. پژوهش وینفولک از این جهت اثر بسیار مهم و قابل توجهی است. البته می‌توان دلایل بیشتری برای بازتولید استبداد شرقی ذکر کرد. باین‌حال، این مثال که نقل شد شاید به نگاه‌های شرق‌شناسانه آلوده باشد، اما خواستم زمینه موضوع پژوهش را برای شما توضیح دهم.

✎ **ای بی تاسمون، تاریخ‌نگار طبقات جهان است و برخلاف روش ماتریالیست‌های تاریخی، طبقه را یک اتفاق می‌داند و موضوعیت شی‌واره برای آن قائل نیست. برخی از منتقدان آثار شما معتقدند که شما همانند تاسمون به بررسی تاریخ طبقاتی ایران پرداخته‌اید. آیا قبول دارید؟**

قبلاً هم گفته‌ام که تاسمون تاریخ‌نگار فوق‌العاده‌ای است. او هر دوره تاریخی را عمیقاً لمس می‌کرد. تاسمون هرگز یک روش‌شناسی تاریخ‌شناسانه را برای ایضار گوناگون تاریخی تجویز نمی‌کرد و سعی می‌کرد با تاریخ هر دوره‌ای، روابطنی مبتنی بر تجربه شخصی ساماندهی کند. هرچند اقتصاد را همچنان زیربنای معرفت‌شناسی تاریخی می‌دانست، باین‌حال معتقد بود فرهنگ و بازشناسی دوره‌های مختلف تاریخ فرهنگی در افزایش آگاهی طبقاتی نقش بسیار سازنده‌ای خواهد داشت. او هرگز تاریخ‌نگار یک اکادمیک را با روشنفکری و نگاه روشنفکرانه به تاریخ آلوده نکرد. البته که من متأثر از این استاد زیهوش تاریخ‌نگار بودام. ✎ **جورج رودی، مورخ کمونیست انگلیسی، برخلاف مورخان پیشین، معتقد بود توده‌ها مرتکب «حرکات نمری نمی‌شوند و توده در درون خود واجد عقلانیت و اقتاری اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی است. آیا شما در تاریخ‌نگاری خود معتقد به عقلانیت رفتار توده در ایران هستید؟**

رودی معتقد بود بخش عمده‌ای از تحولات سازنده تاریخ اروپای مدرن معطوف به حرکات توده‌ها بود. رودی بر ترکیب اجتماعی (جمعیتی توده) برای بازخوانی تاریخی اجتماعی تأکید ویژه داشت و البته من هم سعی کردم تاریخ ایران را به استفاده از دستاوردهای رودی در برخی از برهه‌ها ارزیابی کنم و بینم ترکیب اجتماعی توده‌های ایرانی و نقش آنها در به‌سامان‌نشاندن عقلانیت در ایران به چه صورت بوده است.

✎ **آیا کش‌های حزب توده مبنی بر تلاش برای جردان‌پژواک تاریخ از سوری‌ننگان حاکم به**

سوی توده‌ها و طبقات فرودست، نقطه عطفی در تاریخ‌نگاری ایران محسوب می‌شود؟

حزب توده نقاط ضعف و قوت تاریخی بسیاری دارد که باید در جای خودش ارزیابی شود. اما مهم‌ترین دستاورد حزب توده در تاریخ‌نگاری ایران، این بود که تاریخ از وقایع‌نگاری غلوآمیز مربوط به نهاد سلطنت به توده‌های فرودست مردم –که موتور محرکه اصلی تاریخ‌اند- معطوف شود. این دستاورد باعث شد طبقات رنج‌کشیده بیشتر دیده شوند و بیشتر اثرگذار باشند. می‌توانید انترش را در جنبش‌های کارگری یک سده اخیر و همچنین برانداختن استبداد مملعلی‌شاهی (صغیر) و انقلاب ۱۹۷۹ به وضوح ببینید.

✎ **در تحلیل کنش انقلابی آن را رفتار سیاسی توده‌های می‌داند که از جانب طبقات فرودست اجتماعی نسبت به تشدید فاصله طبقاتی بروز می‌کند. بنسأ بر این تعریف نه جنبش مشروطه را به‌مثابه یک انقلاب به‌شمار می‌آورند نه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را. آنها شما را می‌فهمند که نهان بر اساس تاریخ‌نگاری مارکسیستی، وقایعی را انقلاب نامیدید که هیچ‌کدام را نمی‌توان انقلاب دانست و تاریخ ایران معاصر را با خوانشی مارکسیستی ذیل آن تعریف کردید.**

اگر مشروطه که قدرت استبداد حاکمیت را به چالش کشید، همچنین کوشید مردم را بر مقدرات خودشان حاکم کند و با حرکت مردم از سرتاسر ایران و با فتح تهران به وقع پیوست، انقلاب نیست، پس چیست؟ وقایع انتهای دهه ۱۹۷۰ میلادی نیز که مطابق با خواست عمومی مردم و طبقات فرودست و وقوع پیوست و خاندان حاکم و نهاد سلطنت را برانداخت، انقلاب بود.